

در مطلعِ غزلِ ۲۸۷۸، برنامه‌ی ۹۴۱ داشتیم:

هله، تا ظنّ نبری کز کف من بگریزی  
حیله کم کن، نگذارم که به فن بگریزی  
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۸۷۸، بیت اول)

مولانا هر کار ناصواب را که به وسیله‌ی عقل جزئی و یا ذهن بدون ناظر و یا به عبارتی من‌ذهنی انجام می‌شود را «حیله»، «گل‌خواری» و «بیگاری» می‌نامد.

همان‌طور که در قدیم بعضی انسان‌ها علاقه به خوردن گل داشتند و باعث نحیفی و زردی جسم خود می‌شدند، بسیاری از ما با قضاوت و مقاومت و عدم پذیرش و فضاگشایی، روح خود را زار و نزار می‌کنیم.

درحقیقت گل‌خواری هستیم که بنا بر داستان عطاری که سنگ ترازویش از گل بود، در دفتر چهارم، از شکر و کیفیت زندگی خود کم می‌کنیم و با میل و رغبت فراوان، به وابستگی‌ها و هم‌هویت‌شدگی‌های خود اضافه می‌کنیم.

جالب این‌جا است که این کار را با زرنگی و حیله انجام می‌دهیم و به نظرم عطار که در این داستان همان خداست، متوجه‌ی کار ما نمی‌شود.

مکرها در کسب دنیا بارد است  
مکرها در ترک دنیا وارد است  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۰)

حیله کرد انسان و حیله‌ش دام بود  
آن‌که جان پنداشت، خون‌آشام بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸)

کی کند دل خوش به حیلت‌های گش  
آن‌که بیند حیله حق بر سرش؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۵)

بر خیال و حیله کم تن تار را  
که غنی ره کم دهد مکار را  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۶۸)

هست ذرات خَوَاطِرِ وَأَفْتِکَارِ  
پیش خورشیدِ حقایقِ آشکار  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۴)

شاه را غافلِ مدان از کارِ کس  
مانع اظهار آن، حلم است و بس  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۹۸)

داستان «کژ وزیدن باد بر سلیمان» در دفتر چهارم شباهت زیادی به داستان «عطار و گل‌خوار» دارد. سلیمان هرگاه توجهش به هم‌هویت‌شدگی‌ها بود، تاج او کج می‌شد، یعنی دراصل کیفیت زندگی و شکر آن کم می‌شد. برعکس وقتی به آن وابستگی‌ها دل‌سرد می‌شد، حتی وقتی تاج را کج می‌گذاشت، تاج او راست می‌شد.

پس تو را هر غم که پیش آید ز درد  
بر کسی تهمت منه، بر خویش گرد  
(مولوی مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳)

از ترازو کم کنی، من کم کنم  
تا تو با من روشنی، من روشنم  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰)

درست است که مولانا می‌فرماید «من» کم کنم، ولی زندگی و خدا کم‌فروش نیست. منظور این است که تو به اندازه‌ی لیاقتی که داری، از شکر زندگی بهره‌مند خواهی شد. اتفاقاً خدا ارزان‌فروش است و هیچ‌وقت به مشتری نمی‌گوید که برو، شکر ندارم و یا فردا بیا.

چه شکر‌فروش دارم که به من شکر فروشد

که نگفت عذر روزی که برو، شکر ندارم  
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۶۲۰)

تسلیم و عدم مقاومت در این لحظه همان و ارائه‌ی شکر همان

قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل  
قسمت خود را فزاید مرد اهل  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴)

عقل بودی؛ گرد خود کردی طواف  
تا بدیدی جرم خود، گشتی معاف  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۹۴)

ذره‌ای گر جهد تو افزون بود  
در ترازوی خدا موزون بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵)

در پناه شیر کم ناید کیاب  
روبها، تو سوی جیفه کم شتاب  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۴۲)

نعمت جنات خوش بر دوزخی  
شد محرم، گرچه حق آمد سخی  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۹)

تا بدانی که خبیر است ای عدو  
می‌دهد هر چیز را در خورد او  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۷)

چون ترازوی تو کز بود و دغا  
راست چون جویی ترازوی جزا؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۳۱)

گر بپیوندی بدان شه، شه شوی  
سوی هر ادبیر تا کی می‌روی؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۸۶)

پس قرین هر بشر در نیک و بد  
آن ملک باشد که هم‌قدرش [مانندش] بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۴)

در دفتر دوم، بیت ۱۳ دارند هرگاه آلاشی از جسم و شهوت خواستن به روح برسد، آن را کدر و حجابی بین زندگی و انسان می‌شود.

نور باقی پهلوی دنیای دون  
شیر صافی پهلوی جوهای خون  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳)

نیست خفاشک عدو افتاب  
او عدو خویش آمد در حجاب  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۹۱)

گل‌خواری و یا شکرخواری بستگی به حالت این لحظه هریک از ما دارد:

نور خواهی، مستعد نور شو  
دور خواهی، خویش‌بین و دور شو  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶)

که معانی آن جهان صورت شود

نقش‌ها مان در خورِ خصلت شود  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۶۶)

سیرتی کآن بر وجودت غالب است  
هم بر آن تصویرِ حشرت واجب است  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۹)

حَشْرِ پُرحرصِ خِسِ مردارِ خوار  
صورتِ خوکی بود روزِ شمار  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۳)

در نقشه‌ی گنجِ دو راه وجود دارد؛ بستگی دارد که ما قدم اول را در کدامین جهت و راه می‌گذاریم.

از جهان دو بانگ می‌آید به ضد  
تا کدامین را تو باشی مستعد  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۲۲)

پس همه چیز بستگی به طلب و مطلوب ما دارد.

ابیاتی است از دفاترِ مثنوی در رابطه با مطلبی که خدمتتان ارائه دادم:

لایقِ آن که بدو خُو داده‌ایم  
در خورِ آن، رزقِ بفرستاده‌ایم  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۱۹۰۳)

چون به خویِ خود خوشی و خرْمی  
پس چه از درخوردِ خویت می‌رمی؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹۰۵)

چند بگریزی؟ نَک آمد پیش تو  
کوری ادراکِ مکراندیش تو  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۰۲)

حُکمِ آن خو راست کآن غالب‌تر است  
چون که زر بیش از مس آمد، آن زر است  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۸)

از تو رُسته‌ست، ار نکویُ است ار بد است  
ناخوش و خُوش، هر ضمیرت از خود است  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۳)

گر به خاری خسته‌ای، خود کشته‌ای  
ور حریر و فزِ دَری، خود رشته‌ای  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۴)

که به قدرِ جُرم می‌گیرم تو را  
این بود تقریر در داد و جزا  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۷)

لایقِ این حضرتِ پاکی نه‌اید  
نی‌شکرِ پاکان، شَمَا خالی نی‌اید  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۱)

مَتَّهَمِ کن نَفْسِ خود را ای فَتٰی  
مَتَّهَمِ کم کن جزایِ عدل را  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰)

تو فِسرده، در خورِ این دَمِ نه‌ای

با شکر مقرون نه‌ای، گرچه نی‌ای  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۳۸۷۰)

باده‌ی او درخور هر هوش نیست  
حلقه‌ی او سخره‌ی هر گوش نیست  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۱۹۱۵)

گل مخور، گل را مخر، گل را مجو  
ز آن که گل خوار است دایم زردرو  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۲۴۴۱)

دل بخور تا دایما باشی جوان  
از تجلی چهره‌ات چون ارغوان  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۲۴۴۲)

چون مزاج آدمی گل خوار شد  
زرد و بدرنگ و سقیم و خوار شد  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴)

چون مزاج زشت او تبدیل یافت  
رفت زشتی از رخس چون شمع تافت  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵)

الْحَذَرُ اِیْ غَلِّ پَرِسْتَانِ از شَرِّش  
تَبِغِ لِحَوْلِی زَنید اِنْدَر سَرِّش  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۵۶)

آرزوی گل بود گل خواره را  
گل شکر نگوارد آن بیچاره را  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۸۵)

گر جهان باغی پر از نعمت شود  
قسم موش و مار هم خاکی بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۳۰۱)

نیست غیر نور آدم را خورش  
از جز آن جان نیابد پرورش  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۵۵)

حَبِّذَا اَنْ مَطْبِخٍ پُر نَوْش و قَنْد  
کاین سلاطین کاسه‌لیسان وی‌اند  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۸۷)

در شکر غلطید ای حلوا بیان  
هم‌چو طوطی کوری صفرا بیان  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۹)

دوست شو، وز خوی ناخوش شو بری  
تا ز خمر [خمره‌ی] زهر هم شکر خوری  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۷)

در پناه حق  
شاپور